



یادداشتهای انوشیروان دادگر



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مطالبی که خسرو انوشیروان راجع بوقایع
زمان حیاتش بقلم خود نوشته است :

روزی درضمن آنکه برای ییلاق عازم همدان بودم در دسکره^۱ اوتراق کرده
بودیم و بانتظار ناهار نشسته بودم و از سفرای خارجه که در دربار مقیم بودند سفیر
خاقان و سفیر هیاطله و سفیر چین و سفیر قیصر و سفیر بغیور باید بامن غذا میخوردند
در این حال شخصی از سواران وارد شد باشمشیر کشیده و درسه موضع پرده را درید تا آنجا
که خواست به نقطه‌ای که ما بودیم درآید و بما پردازد.

در این حال بعضی از چاکران من مرا گفتند که شمشیرم را از نیام درآورم ولی من چنین دانستم که هرگاه این شخص منفرد باشد البته دیگران نخواهند گذارد او بما برسد و هرگاه با جماعتی باشد طبعاً از شمشیر من کاری ساخته نمیشود و بنابراین بی‌بینم و هراسی از جای خود نجنبیدم و متجاسر مزبور را شخصی از پاسبانان دستگیر کرد و معلوم شد مشارالیه یکی از درباریان و نزدیکان خودمان است که اصلاً از اهل ری میباشد .

پس بر همه یقین شد که عده بسیاری باید همراهی و همقدم وی باشند و مرا گفتند به‌بزم باده‌نوشی در میان جمع حضور نیایم و آرام نگیرم تا حقیقت امر پدید آید اما من بسخن ناصحین اعتنا نکردم تا هابدا سفرای خارجه مرا ترسو و بزدل بیندارند و بیزم میکساری رفتم .

پس از انجام آن شخص رازی را به بریدن دست و سزای سخت تهدید کردم و باو نوید دادم که هرگاه برآستی بگوید که علت این تشبث وی چه بود و حقیقت را بیان نماید هیچگونه کیفری نخواهد دید، پس او داستان نمود که گروهی برای خود کتابی ساخته و سخنانی در آورده میگویند از جانب دادار است و باو گفته‌اند که هرگاه مرا بکشد به بهشت برین خواهد رفت - پس من به تفتیش واقعه پرداخته رازی را راستگو یافتم علیهذا امر کردم او را رها کنند و هر چه از او گرفته‌اند باو باز دهند و آن دین سازان که رازی را بقتل من تحریک کرده بودند همگی را فرمودم گردن زدند .

انوشیروان می‌نویسد چون آن قوم را که مایهٔ اختلاف دینی شده بودند گرد آوردم تا در سخنان ایشان رسیدگی و پژوهش شود بدسرشتی و گستاخی و قوت شیاطین آنان را باندازه‌ئی دیدم که بی‌آنکه از مرگ و کشته شدن بهراسند دین خود را آشکارا اظهار نمودند تا آنجا که از فاضل‌ترین آنها در حضور عموم پرسیدم چگونه و به چه دلیل خون مرا حلال شمرده قتل مرا روا داشته است جواب داد هر کس از دین ما تبعیت نکند خونش حلال است و قتل تورا نیز بهمان دلیل روا میدارم - من بکشتن

او فرمان ندادم تا موقع صرف طعام رسید و سپردم به او خوراکی ندهند آنگاه خودم یکطرف طعام برای وی فرستادم و به حامل طعام پیغام دادم باو بگوید که چنانکه می بینی بقای من بحال تو نافع تر از بیاناتی است که می نمودی آن شخص بحامل جواب داده بود که این پیام راست است اما شاه از من درخواست که حقیقت را بگویم و چیزی از حقایق دین خود پوشیده ندارم من هم عین آنچه را که از مبلغ نخست شنیده و ایمان آورده بودم گفتم و آنچه گفتم همانا مورد اعتقاد من است.

و نیز انوشیروان می نویسد: بعد از آنکه قیصر بمن خیانت کرد با او جنگ کردم و زبون گشت و درخواست صلح نمود و مال معینی نزد من غرامت فرستاد و خراجی سالیانه متعهد شد و برای استرداد ممالکی که از خاک او تصرف کرده بودم فدیة معینی برگردن گرفت من مال قیصر را بملاوة مبلغ ده هزار دینا به برزیگران بینوا و فقرای روم تصدق دادم و این مبلغ فقط بمردم آن قسمتی از روم تقسیم شده که معبر من واقع شده بود.

انوشیروان می نویسد: زمانی که خواستم باحوال رعایا و ارسی کرده ریشه ظلم و ستم را براندازم نخست در صدد افتادم که از سنگینی بار مالیات بکاهم زیرا علاوه بر آنکه خدا و خلق را خوش آید آبادی مملکت را نیز باعث می شود و مایه ثروتمندی و مکننت مردمان گردیده آنها را توانائی می بخشد تا هنگام ضرورت هر مبلغی را که دولت محتاج شود پردازند و مابین نیاکان ما بسیاری بودند که مالیات را یکساله و

دوساله می بخشیدند و گاهی تخفیف می دادند و عقیده شان این بود که این عمل باعث

میشود که مردم و جوهری را که بدولت نپرداخته اند صرف آبادانی اراضی کنند و بر ثروت

مملکت که افزوده شد طبعاً عایدات دولت زیاد میگردد.

پس عمال مالیات و مالیات پردازان را گرد آوردم و در نتیجه گفتگوها و مذاکرات این دو گروه چنان دیدم که بایستی مالیات تعدیل شود و به استان استان (ایالت) و کوره کوره (ولایت) و روستاق روستاق (بلوک) و ده به ده و مرد مرد مقاطعه

گردد - و مردمان درستکار از اهل امانت که خویشتن بآنان وثوق داشتم برایشان عامل قرار دادم و در هر استان بر هر عامل امینانی گماشتم که نگران او باشند و قاضی هر کوره را فرمان دادم که باحوال اهل کوره خود بنگرند و مالیات پردازان را فرمودم تا هر چه بخواهند بما عرضه دارند بوساطت قاضی کوره که سرپرستی اهل کوره را به وی سپرده ام عرضه دارند که عامل نتواند مداخله کند و نیز فرمودم که مردمان مالیات را در محضر قاضی بمعامل پردازند و در مقابل مالیات برات بستانند و مالیات از متوفی ساقط شود و همچنین مالیات اراضی آفت زده ساقط شود و قاضی و دبیر کوره و امین اهل ولایت و عامل صورت محاسبات خود را بدیوان ما تقدیم دارند و در این موضوعات بهمه جا فرمانها نوشتم.

انوشیروان می نویسد: مؤبد فهرست نامه های گروهی از بزرگان و اشراف را بما تقدیم داشت که برخی از ایشان مقیم دربار و پایتخت بودند و برخی در بلاد دیگر، که این اشخاص پیرو دینی شده اند غیر از دینی که ما از پیغمبر خود و علمای خویش بارت دریافته ایم و اینان پنهانی راجع به دین خود بحث کرده اند مردمان را بآن می خوانند و این امر مورت فساد مملکت میشود زیرا ملت را از داشتن يك مقصود هم آهنگ محروم میسازد در حالیکه سعادت و سلامت ملك مستلزم آنست که همگی رعایا با پادشاه خود یکرنگ بوده آنچه را که پادشاه مطابق دین خود حلال می شمارد حلال شمارند و آنچه را او حرام میدانند حرام بدانند تا اتحاد مردمان با همدیگر و اتفاق همگان با پادشاه که مایه قوت دولت و سپاه است دشمنان مملکت را مرعوب سازد - پس من فرمان دادم آنانی را که مؤبدان مؤبد صورت داده بود احضار کنند و آنقدر با ایشان بحث و جدل و رزند تا براه حق باز آیند و در آن استوار شوند و نیز فرمودم در پایتخت و سایر بلاد و تمامی مملکت من جستجو شود و هر کس را پیرو دین آنان یافتند با وی همین معامله شود.

و نیز انوشیروان می نویسد: ترکان مقیم در ناحیه شمال بما نوشتند که در تنگی

وعسرت افتاده‌اند و هر گاه ما بآنان چیزی نبخشیم تا گزیرند که با ما از در جنگ در آیند و بعضی مواد از ما خواهش کردند از آن جمله اینکه آنان را در زمرة سپاه خود در آوریم و تنخواهی برای اعاشه آنان مقرر داریم و از اراضی گنجه و بلنجر و آن نواحی مقداری از آنان واگذاریم که از آنان ارتزاق کنند .

پس من چنان مصلحت دیدم که خویشان با نسو تا دربند چول (صول) سیاحت گزینم تا پادشاهان اکناف آمادگی و نشاط مرا برای هر گونه سفری دانسته نیرو و قوت مان را در متاعب و همت مان را شناخته هیبت پادشاهی و بسیاری سپاه و فراوانی عده و انتظام و مکمل بودن سلاح و فراهم بودن اسباب و وسایل غلبه بر دشمنان را بنسکرند و پادشاهان با جگزار بدانند که هر گاه محتاج شوند چه قوه قویه در پشت ایشان موجود است.

و نیز خواستیم در نتیجه این مسافرت ترکان مزبور را مستقیماً بحضور خویش آشنا گردانیم و خلاع و انعامات بدست خود بآنان ببخشیم تا بما رام شوند و نزدیکی ایشان به بزم ما و نرم گفتن و مهربانی و لطف سخن ما بر اخلاص و مودت شان نسبت بما بیفزاید و آنرا در جنگ با دشمنانمان راسخ تر گرداند . و نیز میل داشتم در این سفر احوال و مواقع دژها و قلاع سرحدی را بازدید کرده استواری بخشم و بعلاوه از حال مالیات دهندگانی که در سر راه من هستند پژوهش کنم . بنا بر دلایل مذکور از راه همدان و آذربایجان عازم دربند چول شدم و پس از ورود به دربند و شهر (فیروزه خره) به تعمیر و استحکام شهر های کهنه‌ئی که در جوار سرحدات است پرداختم و نیز فرمان دادم که قلاع جدیدی بنیاد نهند و قتی که خبر ورود ما بدان سامان بسمع خاقان خزر رسید بیمناک شد از آنکه مبادا ما با وی در صد جنگ باشیم .

از اینرو بمن مکتوبی نوشت حاکی از اینکه از آغاز شهنشاهی من همواره آرزومند دوستی و مودت من بوده و او قبول فرمانبرداری و اطاعت مرا مایه سعادت خود می‌شمارد .

یکنفر از سرداران خزر وقتی بیم و اندیشه خاقان را از من دید خداوند خود را ترك گفته با دو هزار تن از کسانش بخدمت ما شتافت و ما او را پذیرفته در ردیف سواران خود در همان ناحیه مسکنش دادیم و برای او و کسانش تنخواه و جیره مقرر ساختیم و قلعه مخصوصی برای آنان در آنجا بنیاد نهادیم تا هر که از ترکان بیاید در آنجا سکنی بگیرد و معبد مخصوصی برای متدینین به دین خودمان در آنجا ساختیم و مؤبدی در آنجا گماشته گروهی از دانشمندان و زاهدان را در آنجا نشانیدیم و فرمان دادیم تا آنان به ترکانی که بسوی ما گذشته بطاعت ما گردن می نهند آئین ما را آموخته بایشان تعلیم دهند که در اطاعت و فرمانبرداری دولت ما چه منافع بزرگ دنیوی و چه ثواب عظیم اخروی نهفته است و آنانرا باصول تمدن از مودت و محبت و عدالت نسبت بهمکنان و بدستکاری و بجهاد و دفع دشمنان مملکت و منافع این امور آشنا سازند و نیز فرمان دادم بجوانان ایشان درس داده آنانرا بائین و تربیت و روش و دین ما پرورش دهند^۲ - و در آن حدود برای سوداگری ایشان بازارها بنیاد نهادم و راههای شوسه ساختم و پلها بستم و بالجمله یکروز از روزهایی که در آن حدود مشغول این امور بودم بیازدید مردمی که از هر جانب بدور من گرد آمده بودند پرداخته دیدم آنقدر از مرد و اسب و سلاح جمع شده است که اگر در وسط ایران جمع میشد انتقال آن اردو باین حدود متعسر می بود.

انوشیروان می نویسد: چون سال بیست و هشتمین سلطنت ما رسید در صدد افتادم در مملکت داری و عدل و رفاه رعیت طرح کاملتری بریزم پس قرار دادم در جمیع بلاد و سرحدات انجمن هائی برای رسیدگی بمظالم و عرایض تشکیل یابد - در پایتخت این انجمن زیر نظر خود من گرد می آید و در شهرهایی که مرکز کست^۳ میباشد با حضور سپهبد و بادوسبان و قاضی و یکتن امین که از جانب ما اعزام شده تشکیل میشود و در شهرهاییکه مرکز استانها و کورههاست زیر نظر مرزبان و سرکرده سپاه قاضی ولایت و دبیر ولایت و امین من خواهد بود و از جانب خود کسانی را فرستادم

که شخصاً بدرستکاری و امانت و پرهیزکاری و دانشمندی آنان مطلع بوده ایشان را آزموده‌ام و فرمودم تا این فرستادگان هر بلد را در یکجا با مأمورین دولتی گرد آورند و انجمن از روی حقانیت و صداقت در هر گونه شکوائی رسیدگی کند هر گاه داوری انجمن مورد رضایت و خشنودی اصحاب دعوی شد چه بهتر و گرنه موضوع را بعرض اینجانب برسانند - و من در این طرح خود و بحسن اجرا و انجام آن تاجائی علاقمند بودم که اگر گرفتاریهای بزرگتری که در حفظ حدود و مقابله دشمنان مملکت دارم

نمیبود شخصاً اداره کار مالیات و رسیدگی بعراض رعیت را قریه به قریه متعهد میشدم

و با فرد فرد مردم مملکت سخن میگفتم جز آنکه ترسیدم مباشرت باین موضوع

اولاً مایه تضییع موضوعات مهمتری شود که هیچکس جز خودم نمیتواند متعهد آنها گردد و غیر از من کسی نمیتواند به فصل و قطع آنها پردازد - ثانیاً در نتیجه گردش من قریه به قریه از بابت مخارج همراهان و لشکریان ملازم رکاب تحمیلات تازه تری متوجه رعیت شود - و نیز مصلحت ندانستم که دادخواهان از نواحی بعیده به آستان ما روانه شوند زیرا بیم آن بود که این سفر آنها را از فلاح و آبادانی باز دارد و علاوه بر مخارج سفر که تحمیل میگردد از واری بزمزارع و انباری که باید شخصاً متعهد ساخت و پرداخت آن باشند باز مانند بنا بر دلایل مزبور بتشکیل انجمنها بطریق مذکور رأی دادم و مؤبدان مؤبد را بسرپرستی و نگهبانی این امور گماشتیم و در این باره فرمانها نوشتیم زیرا با و ثوق داریم و امیدواریم همواره مطابق میل ما عمل شود چونکه از او همین را خواسته‌ایم.

بعد از آنکه بلطف الهی جمیع مردم مملکت مان از شر دشمنان آسوده شده امنیت برقرار گشت و بجز دو هزار تن از دیلم که بعلت صعوبت قلاع و استحکامات آنان که در جنگلها و جبال واقع است^۴ هنوز بفرمان نیامده‌اند بدخواهی برجا نماند در صدد افتادیم که باز به پژوهش حال رعیت پردازیم و از کارکرد امینانی که برای

دادبخشی نسبت به مالیات دهندگان مأمور کرده بودیم تفحص کنیم زیرا بما چنان رسیده بود که امینان مزبور بقدر مطلوب ما در انجام وظیفه خود نکوشیده‌اند علیهذا فرمودم به‌داور هر کوره بنویسند تا اهل کوره خویش را بدون اطلاع مأمورین و رؤسای محل گرد آورده از مبلغ بدهی ایشان و تجاوزاتی که دیده‌اند پرسش کند و تمام قوه خود را در کشف وقایع و تأمین اهالی باظهار شکایتشان مصرف دارد و احوال فرد فرد و مرد مرد از اهل کوره خود را نوشته پائین مکتوب را بهمراه خود و تصدیق اهالی مهور ساخته بمعیت چندتن از مردمی که اهالی آن کوره انتخاب میکنند نزد ما ارسال کند و تصریح نمودیم که هر گاه اهالی بخواهند نمایندگان را از میان سقله (فرمایگان) انتخاب کنند بی‌دریغ بپذیرد.

بعداز آنکه تمامی نمایندگان در پایتخت حضور یافتند بارعام داده در محضر بزرگان وطن خودمان و پادشاهان و داوران و آزادگان و رادان قوم برسیدگی آن گزارشنامه‌ها پرداختیم.

از میانه این شکایات و مظالم هر تظلمی که علیه مأمورین و یا وکلاء و پیشکاران و فرزندان ما و یا بانوان و همسران ما و یا افراد خاندانمان بود بدون تقاضای بینه و گواهی پذیرفتیم زیرا نیکو میدانستیم که مالیات دهندگان زیر دست و زبون آنان و ایشان زبردست بوده بنابراین شاه و دولت بر مردمان مسلط میباشند - و اما درباره تظلمات مردمان مابین خودشان از یکدیگر فرمودم در همان مجلس فیصله یابد و راجع به مرافعاتی که بگواهی گواهان از اهل بلد و یا داور بلد محتاج بود يك تن از دبیران امین را با امینی از فقهاء دین خودمان و امینی از آنها که مورد وثوقمان بودند از خدام و درباریان خودمان روانه محل داشتیم و بمعیت آنان احکام و دستورالعمل مکفی فرستادیم.

عنایت دادار آفریدگار طبیعت و نهاد ما را طوری ساخته که خویشاوندان و

خدام و درباریانمان تا خواستار حق و قرین عدالت نباشند نزد ما تقرب و منزلتی

توانند داشت زیرا یکی از خصوصیات نزدیکان و درباریان پادشاه آنست که باسطوت

وقوت سلوک نمایند پس هرگاه پادشاه مواظب رفتار آنان نباشد مایهٔ زبان و تباهی همسایگان خود میشوند مگر آنکه میانهٔ ایشان ذواتی باشند که سلوک و رویهٔ شاهنشاه دادگر خویش را سرمشق قرار داده دین و مذهب خود را رعایت کرده برعیت مهربان باشند و طبعاً چنین ذواتی کمیاب هستند و بنابراین آنکه از تجاوز پسندی ایشان نسبت بر عایا آگاه بودیم در شکایاتی که علیه ایشان رسید برهان و شهود نخواستیم و حتی از عزیزترین اشخاص و اولیای ایشان نزد خود چشم‌پوشی نکردیم زیرا حق و عدالت برای زبردستان و زبردستان و زبونان و نیرومندان و درویشان و توانگران یکسان بیاید بود با اینحال هرگاه تشخیص جانب حقدار بر ما دشوار می‌آید محکوم ساختن نزدیکان و خواص خودمان را بهتر از محکومی مستمندان و مردم ناتوان می‌شماریم زیرا از جانبی مسلم است که آن مردم ناتوان بندرت ممکن است قادر شوند که بر نزدیکان ما تعدی کنند و از جانب دیگر معلوم است که هر چه از کیسهٔ نزدیکان ما بیرون رود و بزودی جای آنرا پر خواهند کرد از آنچه که ما آنرا میبخشیم در صورتیکه هر چه را مردم مستمند از کف دهند دیگر جای آن بزودی پر نتواند شد و بجان خود سوگوند که عزیزترین افراد درباریان و گرامی‌ترین خدامان در قلب ما آنانی هستند که نسبت برعیت رفتار عادلانهٔ ما را پیروی میکنند و دربارهٔ مسکینان و مستمندان ترحم نموده از درویشان دستگیری میکنند و شایسته است همگان بدانند که هر کس برعیت ستم ورزد بما ستم ورزیده است و هر کس برعیت تطاول پسندد بما تطاول پسندیده و در مسئولیت ما که زمه‌دار حفظ حقوق و آسایش رعیت هستیم اختلال افکنده است.



در سال سی و هفتم از شهنشاهی ما چهار طبقه از طبقات ترکانی که در ناحیه خزر سکنی داشته و هر یک برای خود پادشاهی جداگانه دارند بما عریضه نوشته حالت فقر و فلاکتی را که دوچار آن شده بودند شرح داده بسعداتی که از قبول بندگی نسبت بما عایدشان میشود اذعان نموده اظهار کرده بودند رخصت بدهیم هر چهار پادشاه با اتباع خود بخاک ما آمده داخل خدمت شده فرمانبردار شوند و استرحام نموده بودند که هر خطائی که قبل از سلطنت ما از ایشان سرزده است چشم پوشی شود و آنانرا ما در سلك سایر بندگان خود بپذیریم و اطمینان داده بودند که ما در آنچه بایشان فرمان دهیم از جنگ و غیر آن خواهیم دید که مانند بهترین بندگان و هواخواهانمان انجام خدمت میدهند من در قبول استدعای آنان چندین سود یافتیم یکی آنکه ما همیشه از چالاک و سلحشوری این طوایف بیمناک بودیم که مبادا بینوائی و احتیاج اینان را بخدمت قیصر روم یا یکی از سلاطین دیگر تشویق کند و بیوستن اینان بآنان مایه تقویت دشمنان علیه ما گردد زیرا در زمان گذشته نیز اتفاق افتاده بود که قیصرهای روم از این طوایف با قیمت های بسیار گزاف قشونی اجیر گرفته علیه برخی از پادشاهان تحت الحمايه ما بجنگ می انداختند و در پرتو رشادت و سلحشوری ترکان مزبور رومیان خود را صاحب شوکت و قدرتی و امین نمودند زیرا نزد ترکان زندگی را هیچگونه لذت و کیفیتی نیست و همین زندگی مفلوک و دشخوار آنان را با استقبال مرگ تشویق میکند .

بنابر این دلایل من بایشان پاسخ نوشتم که ما استدعای شما را پذیرفته هر کدام از شما که بفرمان ما در آید نزد ما صاحب جاه و مکانی درخور خود بوده از آنچه که در نزد ما یافت میشود درباره وی دریغ نخواهد شد - و بمرزبان در بند نوشتم که ترکان را با مراعات حق تقدم بترتیب راه ورود بدهد - مرزبان در بند بمن عرضه داشت که پنجاه هزار نفر از ترکان با زنان و فرزندان و عیالات خود نزد او وارد شده اند و نیز سه هزار نفر از رؤسای ایشان هر یک با خاندان خود و زنان و فرزندان و عیالات

آمده‌اند^۶ چون این خبر بمن رسید چنان پسندیدم که آنانرا بخود نزدیک گردانم واحسان و بخشش خودرا بایشان باز نمایم ودرمیانه مودتی پدید آورم و آنانرا با سرداران خود نزدیکی و آشنائی بخشم تا مایه اطمینان قلب ایشان فراهم آید و هر زمان بخواهم آنانرا زیر فرمان یکی از سرداران روانه میدان کنم میانه فرمانده با فرمانبران وثوق ومحبت استوار باشد.

بنابراین دلایل شخصاً روانه آذربایجان شدم و ترکان مزبور را نزد خود احضار کردم و در این هنگام ازجانب بسیاری از پادشاهان روی زمین بدربار من سفرا با هدایا و ارمغان‌های کمیاب رسید از آنجمله بود سفیر قیصر روم و سفیر خاقان اعظم و سفیر خسرو هند و سفیر راجه سران دیب و مهاراجه جزایر کله^۷ و بسیاری از پادشاهان هم پیمان و باجگذار مانند سفیر کابلشاه و داور زمین و سفیر خوارزمشاه و غیر آن ویست و نه تن از پادشاهان شخصاً بحضور آمدند - و در یک روز معین با حضور آن پادشاهان و سفراء فرمودم پنجاه و سه هزار ترک صف بکشند و برای بازدید صفوف آنان سوار شدم.

در آنروز از عده هم‌کاب خودم و از آنانی که بر من ورود کرده بودند و آنانی که بفرمانبرداری و بندگی من گزاشیده بودند چنان گروه انبوهی گرد آمده بود که جلگه بسیار وسیع بزحمت جای ایشان میشد و ده فرسنگ طول اردوگاه بود پس شکر و سپاس بیحد و مر بدرگاه دادار بیچون تقدیم نمودم - و فرمودم تا به آئین خودمان برای ترکان مزبور نیز هفت صنف جداگانه منتظم ساختند^۸ و همگی را به هفت صف مزبور تقسیم و پیوند دادم و برای هر مرتبه‌ای از مراتب هفت گانه رئیسی از خود ایشان مقرر ساختم و آب و زمین مکفی آنان را مقاطعه بخشیدم و همگان را خلعت و جامه پوشانیدم و برای ایشان جیره مقرر ساختم و گروهی را زیر فرمان یکی از سرداران خودرا در ناحیه برجان^۹ و گروهی را در ناحیه (اللان) زیر فرمان سردار دیگر و جمعی را با آذربایجان سکنی دادم^{۱۰} و همچنین در هر یک از سرحدات دیگر که لازم شمردم جمعی از آنانرا مقرر داشتم و همگی را ابواب جمع مرزبان دربند

قرار دادم .

از آن زمان تا امروز همواره در پیش آمدها و وقایع مختلف در جمیع بلاد و سرحدات از ترکان مزبور بقدری جان نثاری و وفاداری و خدمات شایسته دیده‌ایم که روزافزون خاطرمان شادمان گردیده است .

خاقان اعظم بمن نامه‌ئی نوشته از نابکاری و خیانتی که ورزیده بود پوزش خواسته تقاضای عفو مینمود و در مکتوب خویش و همچنین بزبان سفیرش تذکر میداد که عامل حقیقی این اظهار عداوت و تجاوز وی بخاک ایران اراده خودش نبود ، بلکه او تحریک شده بوده و مرا به دادار بزرگ سوگند میداد که از خطایش درگذرم و باو اظهار وثوق نمایم تا بعدها از جانب من خیالش آسوده و مطمئن گردد و ضمناً خبر میداد که قیصر روم سفرائی نزد وی فرستاده و چنان وانمود میکرد مثل اینکه گویا او سفرای روم را نپذیرفته و منتظران من است و او از جانب هیچ دولت سفرائی نخواهد پذیرفت مگر بطریقی که من امر دهم و هرگز از فرمان من سر نیچییده فریب مال و مودت هیچکس را نخواهد خورد و از هیچ دولت چیزی نخواهد پذیرفت مگر آنکه من بآن رضا دهم .

در این ضمن یکی از جاسوسان من نیز که مقیم دربار خاقان ترک بود بمن نوشت که خاقان و جمیع درباریانش از غدر و عداوتی که نسبت بمن ورزیده‌اند پشیمان گردیده‌اند .

پس من باو پاسخ نوشتم که بجان خودم سوگند اینکه تو بسائقه طبیعی و جبلی خویشتن بما خیانت ورزیدی و یا بتحریک دیگری بآن خیانت پرداختی از حیث نتیجه برای ما تفاوتی ندارد و گناه تو در اقدام بخیانت بنابر اشاره دیگران مثل گناه تو است در اقدام بخیانت بنابر هوای نفس خودت و در هر حال تو مستحق سخت‌ترین کیفر و عقوبت شده‌ئی و من هر چه نزد خود میاندیشم می‌بینم آنچه از وظایف دوستی و وداد در میان من و تو بوده انجام داده‌ام و گمان ندارم چیزی از موجبات اعتماد و

و ثایق محبت که تقدیم آن بر من لازم بوده است فروگذار کرده باشم با اینحال شما خیانت ورزیدید پس چگونه بعد از این باز بقول تو اطمینان کنم و به مودت زبانی تو آرام بگیرم در صورتیکه بدون پروا نقض عهد کردی و خیانت ورزیدی سوگند دروغ خوردی، نوشته‌ئی که سفرای قیصر آمده‌اند و برای پذیرفتن ایشان از تو اجازت می‌طلبم، من هرگز تو را از مودت بادیگران منع نمی‌کنم - مقصودم از بیان جمله اخیر آن بود که تصور نکند من از دوستی او با رومیان بیمناک میشوم و خواستم بدانم که بمعاملات و اتحاد آن دو تن اعتنائی ندارم^{۱۱} در پی این نامه فوراً مأمورین بخراسان فرستادم تا برج و باره شهرها و قلاع را مرمت کرده آذوقه و علوفه مکفی و ذخایر لازم را فراهم آورده مایحتاج سپاه را از هر حیث آماده ساخته مستعد و هووشیار کار باشند تا باز مانند بار نخستین که در حال اطمینان و صلح زیسته غافگیر شدند دوچار دشمن ناگهانی نشوند.



شکر و سپاس من بدرگاه دادار جهان آفرین روزافزون است که آنچه را از نعمات ظاهری و باطنی در آغاز خلقت من به من عطا فرمود پیوسته تا امروز دنباله‌اش را کشید و ورشته مواهبش را نبردید شکر و سپاس می‌گزارم زیرا شکر آفریدگار با نعمت آفریدگار دویله ترازو هستند که هر کدام سنگین تر آید طبعاً برد دیگری افزوده خواهد شد تا ترازو عدل ایستد پس در برابر نعمت بسیار اگر شکر کم آمد تعادل میرود و ورشته نعمت می‌کلسد پس بسیاری نعمت را بسیاری شکر سزد و بسیاری شکر مایه بسیاری نعمت شود. و از آنجا که دانستم شکر الهی به قول تنها انجام نمی‌یابد و تکمیل آنرا عمل می‌یابد نگرستم تا کدام یک از اعمال در نظر دادار پسندیده‌تر است پس دریافتم آنچه‌ی که آسمانها و زمین را استوار نگه‌داشته جبال شامخ را برافراشته رودها روان ساخته موجودات را در حال انتظام و هم‌آهنگی در عرصه آفرینش بی‌اراسته است همانا حق است و عدل - بنابراین ملازمت حق و عدل کردم و نتیجه آنرا دیدم که آبادی بلاد است و آبادی بلاد سرمایه معیشت مردمان و چرندگان

و پرنندگان و جمیع ساکنان جهان است - بعد از این ملاحظه در طبقات انسان نگریسته دیدم سرمایه‌آبادی بلدان مردم فلاح و پیشه‌ورند و وسایل پیشرفت کار این مردم همانا طبقه جنگ آور است پس طبقه آبادکننده از داشتن جنگ‌آوران ناگزیر است و ناچار بایستی اجرت آنان را بپردازد زیرا بدون وجود این طبقه امنیت بجای نماند و دشمن بر ملک بتازد و بنیاد عمران و آبادی را براندازد از آنجانب چنان دیدم که طبقه آبادیگر هرگاه از عایدات خود آنقدر بهم نرساند که معیشت خویش را بگذارد و وزیادتی را در افزایش عمران و آبادی صرف کند طبعاً بینوا گردیده از پای درافتد و نقصان و تباهی این طبقه بمنزله نقصان و تباهی طبقه جنگ‌آوران است که معاش این طبقه را آن يك میرساند .

بنابراین هیچ احسانی نسبت به جنگ‌آوران برتر از آن نیست که نسبت بطبقه آبادیگر مساعدت شود و آنقدر از عایداتش برای او بنهیم که بتواند آن افزونی را صرف افزونی آبادی کند و در نتیجه بر ثروت عمومی و مالیات مملکت که باید خرج جنگ‌آوران شود افزوده گردد پس بعد از آنکه مسلم گشت که آبادیگران دست و پشت جنگ‌آورانند و جنگ‌آوران نیز پشت و پناه آبادیگران میباشند و قدر و مرتبت هر دو طبقه برای صلاح مملکت متساوی است عزم کردم هرگز اجازه ندهم یکی از این دو طبقه بر دیگری تطاول ورزد و تجاوز پسندد و بجان خودم سوگند هرگاه برخی از سواران^{۱۲} جاهل نمیبودند البته مردم فلاح را بحال خود در آسایش میگذارند تا عوایدشان را صرف افزایش آبادی کنند و از مداخل فلاح چیزی بیش از حد ضرورت نمیطلبیدند و همچنین هرگاه برخی از مالیات دهندگان جاهل نمیبودند البته از اضافه عایدات خود بدلخواه خویش و داوطلبانه مبالغی در طریق ترفیه جنگ‌آوران و برای رفع حوائج آنان نثار میکردند . پس من با مراعات

حق و عدالت حدود و وظایف هر يك از این دو طبقه را که دو رکن مملکتند مشخص گردانیدم.

مبنای مالیات را بر حساب دقیق نهاده تعدیل کردیم و از بابت مالیات

معیشت جنگ آوران^۸ را تأمین نمودیم و توقعات و تحمیلات زائد و ناحق را از

میان برداشتیم.

بعد از اصلاح حال عامه و خاصه و تنظیم امور قوه مؤلده که مالیات پردازند و قوه مدافعه که جنگ آوراند و بعد از آنکه ثمره حق و عدل را که آفریدگار بر بنیاد آن امور آفرینش را اداره میکند چشیدیم و چشاندیم و نعمت‌ها و مواهب پروردگار را سپاس گزاردیم در صدد برآمدیم که در آئین و قوانین و رسوم تجدید نظر کنیم و بنگریم که میانه آئین و نظاماتی که نیاکان ما نهاده‌اند کدامیک برای سپاه و رعیت ما سودمندتر و نافع‌تر است و بطریق الایم فالایم آنها را دستور خویش بسازیم - پس مراجعه کردیم بعهد پدران خودمان از گشتاسب شاه گرفته تا غباد آخرین پدرمان و هر آئینی را که نهاده‌اند و نیکو و مقضی زمان بود استوار و مجری داشتیم و آنچه را که نامناسب و مفسد یافتیم ترك گفتیم و تعصب و عشق نیاکان را در این کار دخالت ندادیم تا بد را نیز چون از ایشان رسیده است نیک بشمریم بلکه در این امر رضای الهی و سپاس و طاعت او را در نظر گرفتیم و آنچه را به خشنودی حق تعالی مقرون دانستیم و غیر آنرا گذاشتیم.

ما در آئین‌سازی جدید خود نخست بمطالعه آئین پدرانمان آغازیدیم زیرا آنها حق برتری و اولویت دارند ولیکن در قبول آداب و نظامات فقط پی حق را گرفتیم و باحق پیوند و خویشاوندی کردیم و جز حق را مراعات نکردیم - بعد از صرافی آئین نیاکان بمطالعه آئین روم و هندوستان پرداختیم و از میانه آنها هر قانونی را که پسندید یافتیم برگزیدیم و معیار این انتخاب فقط عقول ما بود و ممیز آن حواس ما.

پس همه این آئین و نظامات را گردآورده جمال دولت خویش را بآنها مزین

گردانیدیم و آنها را دستور عام قرار داده به عمل و عادت در آوریدیم و در رد و قبول قوانین و نظامات روم و هند هرگز از هوا و هوس خود پیروی نکردیم چنانکه عین همین حقیقت را هم به دولتین مزبور نوشتیم و هر چه را که از آئین ایشان مکروه یافتیم بخودشان آشکارا نموده آنها را نیز از ادامه آن آئین مکروه منع نمودیم و بجای آن ماده نافع دیگری پیشنهاد کردیم جز آنکه ما هرگز نمیخواهیم و در این صدد نبودیم که گروهی را اجباراً از مشایعت آئین یا دین ملیشان باز بداریم و همچنین بر آنچه از نیکوئی که نزد آنان معمول و موجود بینیم حسد نمیبیریم و معذالک از فرا گرفتن نکوئی های ایشان و پیروی آنان ننگمان نمی آید زیرا از جمله بزرگترین و زیباترین زیورهای که سلطنت يك پادشاه را مزین میسازد آنست که بحق اعتراف نماید و علم و دانش را محترم داشته بآن تعظیم و از آن پیروی کند و از بزرگترین اعمال مضری که بر پادشاه زیان میرساند آنست که از فرا گرفتن دانش و معرفت ننگش آید و نسبت ب علم نخوت و غرور و رزد و در فرا گرفتن علم از دیگران تعصب دامنگیرش شود زیرا تا کسی علم را از دیگری نیاموزد چگونه دانا گردد - پس بعد از آنکه هر چه از تدبیر (دیپلوماسی) و سیاست (پلیتیک) نزد دولت روم و هند پسندیدم گرفتم و از آئین نیاکانمان آنچه نکو یافتم اتخاذ کردم و بتجربیات و آراء شخصی خودم آنها را افزودم و تجارب سایر پادشاهان را از غیر ایرانی بدین جمله منضم ساختم فی الحقیقه به آرزوی خود رسیده چیزی را که سرمایه خیر و ظفر است بچنگ آورده بودم و دیگر به آئین و رسوم سایر ملل پشت پا زدم زیرا پس از مطالعه در نزد آنان نه رأی صواب یافتیم و نه عقل کامل و نه حس لطیف و فکر عمیق و همگان را پیرو ستم و حسد دیدم و متابع حرص و آرز و غدر و خیانت و سوء تدبیر و جهالت و بدعهدی و بخل و خست و بالجمله فاقد مکارم اخلاق و محال است که با چنین رذایلی مملکت آبادان گردد و ثروت و تمکن ملتی را فراهم آید. « ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه »

۱ - در اشعار پارسی همچنین دسکره آمده اما بعقیده برخی اصل آن (دستگرد) بوده است. بهر حال شهر دسکره مابین خانقین و نهر وان سر راه واقع بوده تا زمان خرابی

منقول آبادی داشته است.

۲ - کسانی که باصول استعمار آشنا بوده سیاست دول استعماری را مخصوصاً در کنار تعلیمات و نشر زبان و کتب و معارف و عادات خود مابین ملل استعمار شده شناخته‌اند از این اشاره شاهنشاه طبعاً متوجه خواهند شد که قوت تدبیر و حسن سیاست و استحکام بنیان اراده ایران در چه پایه بلند بوده و خدمات ایران در نشر تمدن تا چه حد وسیعی بالغ شده است.

۳ - کست باکاف مضموم یکی از چهار ناحیه ایران بود زیرا در عهد ساسانیان تمامی مملکت به چهار ناحیه تقسیم شد که شرقی را (خراسان) غربی را (خاور) شمالی را (باختر - یا - اواختی) جنوبی را (نیمروز) میخواند و در هر کست یک نفر (یاد کست بان) بمعنای والی کشوری مأمور میشد و یک نفر سپهبد که سپهسالار بود و هر کست مرکب از چندین استان (ایالت) بود مثلاً در خاور کردستان خوزستان و غیره و هر استان مرکب از چندین کوره (ولایت) و هر کوره مرکب از چندین روستا و هر روستا شامل چندین ده میشد و مرزبانان و حکام همگی تابع یاد کست بان بودند که در لهجه عمومی تدریجاً تحریف گشته یادوسبان تلفظ میشد.

۴ - در گیلان دو طایفه مسکن داشتند طایفه دیلم و طایفه گیل و دیلمان بشجاعت و شرات مشهور بودند و در عهد اسلام قرن‌ها با پادشاهان مسلمان مخالفت ورزیدند و زن و فرزندشان همواره باسارت میرفت تا جائی که لفظ دیلم در افواه معنای غلام و برده می‌بخشید بهمین علت تدریجاً دیلمان محو شدند و گیلان غلبه یافتند از اشاره خسرو اینک می‌فهمیم که شرات دیلمان در عهد ساسانیان نیز مورث زحمت دولت مرکزی میشده است.

۵ - قبل از اسلام مردم ایران دو طبقه بودند یکی گرانمایگان یعنی رادان و آزادگان که اشراف باشند و اینان ۴ صنف بودند (ویسپهران) - سواران - دهکانان که مالکین فلاح بودند و صنف مغان یعنی روحانیون. (ویسپهر بمعنای گاه‌پور یا اولاد هفت خاندان مشهور) طبقه دوم فرومایگان یعنی روستائی و پیشه‌ور و توده مردمان و اشرافیت در آن زمان اثری بود و طبقه اشراف باغیر اشراف هرگز وصلت نمی‌کرد.

۶ - از اینجا ثابت میشود که قبل از منول در ناحیه قفقاز از دربند و سلسله الجبال قفقاز باین سمت عدة ترک نژاد محدود بوده است بطوایف معدودی که بفرمان دولت ایران اینجا و آنجا متفرقاً سکنی گرفته بوده‌اند.

۷ - جزایر کله یا (کله‌پاره) نزدیک سواحل مالبار در اقیانوس هند واقع است و از عهد ساسانیان تا حمله ممول با ایران تجارت وسیعی داشته.

۸ - مردم ایران مطابق آئین اردشیر به ۷۸ طبقه تقسیم میشدند عبارت از روحانیون -

لشکریان - کشوریان - علما - ومورخین وشعرا وموسیقی دانان - و سه طبقه دیگر که فلاح وصنعتگر وسوداگر وغیره بودند .

۹ - واقع در مغرب به حدود روم ،

۱۰ - معلوم میشود داخله کوهستان قفقاز تا دشت شمالی نیز در تصرف ایران بوده

زیرا اللان در شمال شرقی جبال قفقاز واقع است .

۱۱ - داستان تحریکات ژوستینیان امپراطور روم وتطمیع خاقان ترک باینکه ابریشم

چین وامتمه هند را رومیان بی وساطت ایرانیان مستقیماً از ترکان خریداری کنند و علیه ایران اتحادی منعقد سازند در تواریخ رومی مشهور است حمله خاقان و کشته شدنش در عهد هرمز عبارت از نتیجه وخاتمه آن تحریکات بود .

۱۲ - طبقه سواران که شغل آنان سپاهگیری بود غالباً بابت حقوق املاک را به تیول

خود داشتند وهم بطبقه دهقان وهم به روستائی تعدی می نمودند که در نتیجه آن طفیان فلاجین وهرج ومرج مزدکی پدید آمد - اینک در اینجا شاهنشاه بآن اوضاع اشاره فرموده منذکر میشود که باعدالت احوال اصلاح پذیرفته است - وضع وموقع طبقه سوار عیناً همان وضع وموقعی بود که بعدها در اروپا طبقه شوالیه که به معنای سوار است حائز بود .

طفلی شیرخوار ، وقتی مادرش غافل بود بطرف ناودان
خزید ، از ناودان تازمین بیست گز ارتفاع بود ، مادر روی وموی
می کند و پستانش را بفرزند نشان میداد ولی طفل اعتنا
نداشت مردم جمع شدند و متفکر و متحیر بودند حضرت
امیر (ع) بدانجا رسید واضطراب آن زن بدید فرمود طفلی
هم قد او بر بام بردند کودک بمناسبت سنخیت بطرف او رفت
وبه دسترس مادر رسید ، زن فرزندش را فرود آورد و دست و
پای امیر را بوسید .

آرزوی ما

آرزوی مجله اینست که مورد پسند خوانندگان دانشمند خود واقع گردد ولی ما هنوز
 نمی توانیم ادعا کنیم که مقالات آن را چون کاغذ زردست بدست میبرند و با قصب الجیب حدیث
 را چون نیشکر میخورند، بهمین دلخوشیم که دوستان ارانی دارد که انس گرفته بر غبت و با مهر و
 عطوفت بنگشایند و بر صفحات آن نظرمی کنند، ولی این برای حصول مقصود ما کافی نیست بلکه انتظار
 داریم که زمره دانشمندان حقوق و قضاة فحل و وکلای میرز کشور با ارسال مقالات عمیق و طرح
 مسائل نوین یاری کنند و جامعه تشنگان را از زلال دانش و پیش خود برخوردار سازند که در
 صیغه نگهداشتن معلومات نه برای خود شخص و نه برای جامعه سودی ندارد، نسخه ها و
 صفحات مجله گواهی میدهند که متصدیان این خدمت مهم معینی از انتشارات فرهنگی ایران را بر
 عهد گرفته و از سعی و مجاهدت دریغ نداشته اند و برای تحکیم میانی مقصود امیدوارند که آقایان
 قضاة و وکلای محترم و صاحبان قلم یا بحث و انتقاد از کیفیات و نتایج قوانین و روش قضائی و
 مباحث علمی دیگر با مجله یاری و همکاری فرمایند مخصوصاً به طلاب و دانشجویانی که ذوق و استعداد
 دارند و برای فردای ما آماده میشوند فرصت و امکان ظهور و بلوغ میدهند .
 اگر ما بتوانیم کاری کنیم که هر کس بعد از خواندن این مجله دلایل جدیدی برای دوست
 داشتن و ظاف خود ، مبین خود، پادشاه خود ، قوانین خود بدست بیآورد و در هر مقام و
 مرتبه ای که هست خوشبختی خود را احساس کند خودمان را خوشبخت ترین افراد میدانیم .